بسم الله الرحمن الرحیم.

**باب دوم سنت‏**

سنّت در اصطلاح فقها عبارت است از: «گفتار يا رفتار يا تقرير پيامبر». منشأ اين اصطلاح آن است كه پيامبر صلى اللّه عليه و سلم به پيروى از سنت خويش امر كرده است. از آن پس، وقتى كلمه «سنت» به صورت مطلق و بدون انتساب به شخص خاصى بكار مى‏رود، از آن خصوص چيزى كه بيانگر حكمى از احكام از سوى پيامبر صلى اللّه عليه و سلم است اراده مى‏شود، خواه گفتار باشد يا رفتار يا تقرير. در مباحث آينده ميزان دلالت فعل (رفتار) و تقرير بر بيان احكام گفته خواهد شد.

اما فقهاى اماميه، از آنجا كه سخن معصومين از اهل بيت پيامبر را همانند سخن پيامبر، حجت بر بندگان خدا و پيروى از آن را لازم و واجب مى‏دانند، اصطلاح سنت را به گونه‏اى گسترش داده‏اند كه گفتار يا رفتار يا تقرير هريك از معصومين را شامل مى‏گردد؛ ازاين‏رو سنت در اصطلاح ايشان عبارت است از: «گفتار يا رفتار يا تقرير معصوم».

سرّ اين توسعه در معناى سنّت آن است كه امامان معصوم عليهم السّلام از جانب خداى متعال و بر زبان پيامبر به منصب تبليغ احكام واقعى منصوب شده‏اند، و احكام واقعى را، همان گونه كه نزد خداوند ثابت است، بيان مى‏كنند. ازاين‏رو آگاهى آنان از احكام واقعى يا از طريق الهام است، همچون پيامبر كه از طريق وحى از آنها آگاه مى‏گردد، و يا از طريق دريافت و تلقى از معصوم پيش از خود، چنان‏كه امير مؤمنان عليه السّلام فرمودند: «رسول خدا صلى اللّه عليه و سلم هزار باب از دانش را به من آموخت كه از هر باب آن هزار باب برايم گشوده مى‏شود.»

بنابراين، بيان احكام توسط امامان معصوم از نوع نقل و روايت كردن سنّت، و يا از نوع اجتهاد و استنباط كردن حكم با مراجعه به مصادر و منابع تشريع نيست، بلكه ايشان خودشان مصدر تشريع‏اند، و ازاين‏رو سخنشان «سنّت» است نه حكايت از سنّت.

حال كه مسلم شد كه سنت شامل اقوال و افعال و تقريرات ائمه عليهم السّلام هم مى‏شود و در نزد علماى شيعه مصدر و منبع احكام شرعيه است مى‏گوييم: اگر مكلف بتواند مستقيم و بدون واسطه اين سنت را تحصيل كند؛ يعنى از زبان خود امام عليه السّلام بشنود و يا در فعل و امضاى او مشاهده كند در اين صورت حكم اللّه واقعى را از سرچشمه اصلى آن به نحو قطع و يقين از جهت سند، دريافت كرده است، مانند دريافت از قرآن كريم كه ثقل اكبر خداست، و امامان معصوم ثقل اصغر اويند.

اما اگر چنين چيزى براى جوينده حكم واقعى اتفاق نيفتد- چنان‏كه در دورانهاى متأخر از عصر ايشان چنين است- ناگزير براى دريافت احكام بايد پس از قرآن كريم‏ به احاديثى مراجعه شود كه سنت را به نحو تواتر يا به نحو خبر واحد نقل مى‏كنند، بنا بر اختلاف نظرى كه در قلمرو حجيت خبر واحد بيان خواهد شد.

بنابراين، احاديث خودشان سنّت نيستند، بلكه نقل‏كننده سنت و حاكى از آن هستند، اما گاهى از باب توسع به آنها نيز سنّت گفته مى‏شود، چرا كه سنت را اثبات مى‏كنند.

بدين جهت است كه ما بايد در باب سنّت، به بحث درباره خبر بپردازيم، چرا كه اين بحث به اثبات سنت مربوط مى‏شود. مطالب مورد نظر را در چهار بخش عرضه مى‏كنيم.

**1- دلالت فعل معصوم‏**

شكى نيست كه فعل معصوم- به حكم اينكه معصوم است- دست‏كم بر مباح بودن آن فعل دلالت مى‏كند، چنان‏كه ترك يك فعل از سوى وى دست‏كم واجب نبودن آن را نشان مى‏دهد.

يقينا اين دلالت به اين اندازه امرى قطعى است و با توجه به ثبوت عصمت امام جاى بحث ندارد.

اضافه بر این: گاهى فعل معصوم دلالتى گسترده‏تر دارد، و آن در جايى است كه فعل صادر از او با قرينه همراه باشد، مانند آنكه احراز شود كه او در مقام بيان حكمى از احكام يا عبادتى از عبادات است، مانند وضو، نماز و مانند آن. در اين هنگام فعل او ظهورى در وجه فعل خواهد داشت يعنى در وجوب يا استحباب و غير آن، تا قرينه چه اقتضايى داشته باشد. و شبهه‏اى نیست در اینکه اين ظهور همانند ظواهر الفاظ و با همان ملاك حجت است.

اما بحثى که محل اختلاف است در دو جهت است:

**جهت اول.**

**1- آیا فعل معصوم (بدون هیچ قرينه‏اى که دلالت بر وجوب یا استحباب آن عمل داشته باشد) علاوه بر جواز و مشروعيت آن عمل، دلالت بر وجوب يا استحباب آن عمل هم(در حق ما را) دارد يا خير؟**

سه قول مطرح گردیده:

1.فعل معصوم به تنهايى بر وجوب آن در حق ما دلالت مى‏كند.

2.برخى گفته‏اند: بر استحباب آن دلالت مى‏كند.

3.برخى گفته‏اند: بر هيچ‏يك از اين دو امر دلالت نمى‏كند، يعنى بيش از اباحه آن در حق ما را بيان نمى‏كند.

مرحوم مصنف میفرماید ما قول سوم را می‌پذیریم، زيرا دلیلی كه صلاحيت داشته باشد بر اینکه این فعل واجب یا مستحب است در كار نيست.

در مقابل مرحوم مصنف، بعضی قول اول و دوم را انتخاب نموده اند و برای اثبات کلام خود به آیه 21 سوره احزاب استدلال نموده اند آنجا که خدای متعال میفرماید: لَقَدْ كانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيراً....[[1]](#footnote-1)

این آیه بيانگر وجوب پيروى از پيامبر و اقتدا به او در كارهايش است، و وجوب اقتدا كردن به فعل پيامبر، مستلزم وجوب همه افعال صادر از او در حق ما مى‏باشد اگرچه آن كار در حق خود پيامبر واجب نباشد؛ البته مواردى كه دليل خاص بر عدم وجوب فعل در حق ما دلالت دارد از اين قاعده استثنا مى‏شود. و برخى گفته‏اند: اگر آيه بر وجوب اقتدا به پيامبر دلالت نداشته باشد، دست‏كم حسن اقتدا به وى و استحباب آن را بيان مى‏كند.

علامه حلّى (ره)- در پاسخ میفرماید: «اسوه و الگو عبارت است از انجام دادن فعل ديگرى بر همان وجهى كه او انجام داده است، پس اگر واجب باشد متعبد به انجام آن بر وجه وجوب شويم، و اگر مستحب باشد متعبد به انجام آن بر وجه استحباب شويم، و اگر مباح باشد متعبد به اباحه آن شويم.»

صاحب فصول به علامه اشکال می‌فرماید: اينكه‏ شما در بخش مباحات فرمودید معناى تأسى عبارت است از اينكه باید معتقد به اباحه آن عمل شد، اين تأسى در اعتقاد است نه تأسى در عمل خارجى، و بحث ما در تأسى در عمل و فعل است نه اعتقاد.

مرحوم مظفر در دفاع ازعلامه می‌فرماید: مقصود علامه مجرد اعتقاد قلبى نیست، بلكه مرادش اين است كه تأسى در مباحات به معناى آن است كه من مخير باشم در مقام عمل بين الفعل و الترك؛ يعنى معينا به هيچ طرفى ملتزم نشوم و لا شك در اينكه اقتدا در هر موردى متناسب با حكم همان مورد است فى المثل تأسى به پيامبر در واجبات به اين است كه من متعبد شوم به ايجاد العمل در خارج به قصد الوجوب و تأسى در مستحبات به آن است كه من متعبد باشم به ايجاد العمل فى الخارج بوجه الاستحباب. در مباحات هم معناى تأسى صحيح آن است كه اگر پيامبر كارى را به قصد الاباحه اتيان فرمود، من معتقد باشم که آن عمل در فعل و تركش مساوى است، و غير از اين راهى براى تأسى در مباحات نيست.

مرحوم مظفر در ادامه می‌فرماید: به کلام علامه اضافه می‌کنیم که: آيه مورد بحث چيزى بيش از رجحان و حسن اسوه قرار دادن پيامبر را بيان نمى‏كند، ازاين‏رو دلالت آن بر وجوب تأسى و پيروى از پيامبر قبل قبول نیست. افزون بر آنكه اين آيه در مورد حادثه احزاب نازل شده، و در صدد تشويق و ترغيب به پيروى از پيامبر در صبر بر جنگ و تحمل مصيبتهاى جهاد در راه خدا مى‏باشد، فلذا دلالتى بر لزوم و يا حسن اقتدا به پيامبر در همه كارها، حتى كارهاى عادى ندارد.

اشکال: اين جواب سوم شما برخلاف قانون مسلم اصولى است و آن اينكه مورد خاص مخصص عموم عام نمى‏شود؛ يعنى اگر سائل از مورد خاص سؤال نموده، ولى‏ امام در مقام جواب يك قانون كلى بيان نمود ما نمى‏توانيم اين قانون كلى را اختصاص بخصوص مورد سؤال سائل دهیم و لذا گفته شده: اعتبار در عومیت در جواب است، نه در خصوصیت سوال.

مثال: شخصی از امام سوال می‌کند اگر يك ساعت قبل وضو داشتم، ولى الآن شك دارم كه آيا وضوى من باقى است يا مرتفع شده، چه كنم؟ امام مى‏فرمايد: لا تنقض اليقين بالشك.

در اینجا چون فرمایش امام به عنوان يك قانون بیان شده است، نمى‏توان آن را به مورد وضو اختصاص داد، بلكه نسبت به هر امرى كه يقين سابق و شك لاحق باشد همين قانون جارى است. حال در ما نحن فيه هم اگرچه مورد نزول آيه قضيه جنگ احزاب است، ولى آيه عام است و به عموم‏ها دلالت مى‏كند بر اينكه در تمامى كارها بايد به پيامبر اقتدا كنيم، پس از آيه عموميت استفاده مى‏شود.

پاسخ: مصنف می‌فرماید ما هم قبول داريم كه مورد خاص، مخصص عموم عام و يا مقيد اطلاق مطلق نيست، ولى این در جایی است که مقدمات حكمت تمام باشد، و در ما نحن فيه چنین نيست؛ زيرا يكى از مقدمات حكمت آن است كه قرينه يا ما يصلح للقرينيه برخلاف ظاهر اطلاق کلام در موجود نباشد، ولى اگر قرينه بود، كلام ظهور در تقييد پيدا مى‏كند و اگر ما يصلح للقرينيه بود كلام را مجمل مى‏سازد، كه باعث میشود کلام نه ظهور در اطلاق داشته باشد و نه ظهور در تقييد؛ و در ما نحن فيه نزول آيه در مورد خاص صلاحيت دارد كه بيان باشد، پس اطلاق يا عمومى براى آيه درست نمى‏شود، بلكه مجمل مى‏شود، ولى از باب قدر متيقن مورد نزول را مى‏گيريم.

خلاصه، ادعاى اينكه «اين آيه كريمه دلالت دارد بر اینکه افعال پیامبر در حق ما مطلقاً واجب یا مطلقاً مستحب است، بسيار دور از تحقيق است.

و نيز ادعاى اينكه آيات امركننده به اطاعت از پيامبر يا پيروى او مانند آیه شریفه: أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ‏...، بر واجب بودن همه كارهاى او در حق ما دلالت مى‏كند، سست‏تر از آن است كه بخواهيم آن را نقل و رد كنيم[[2]](#footnote-2).

**جهت دوم.**

**آیا فعل معصوم علیه‌السلام دلالت بر اشتراک احکام دارد یا خیر؟**

در جهت اول بحث در اعمالى بود كه از معصوم صادر شده بدون هيچ‏گونه قرينه‏اى و وجه العمل هم بر ما معلوم نبود، ولى در مقام دوم بحث در اين است كه هرگاه علمى از معصوم صادر شود و وجه وقوع آن‏هم ظاهر باشد؛ يعنى بدانيم كه معصوم آن را به عنوان وجوب انجام داد و يا به عنوان استحباب و يا اباحه، آيا اين عمل معصوم در حق ما حجت است؟ به عبارت ديگر: آيا اين فعل معصوم دلالت مى‏كند بر اينكه ما با با ایشان در احكام مشترك هستيم(تا در نتيجه هرچه بر ایشان واجب بود در حق ما نيز واجب باشد و هرچه بر او مستحب باشد بر ما هم مستحب باشد) يا خير؟

ريشه طرح اين بحث: در اسلام سلسله احكامى وجود دارد كه از مختصات پيامبر است و ساير مسلمين و مكلفين در آن احكام شريك نيستند و عبارت‏اند از:

1. مختصات پيامبر از جهت شخص آن حضرت با قطع‏نظر از منصب ولايت عامه آن وجود گرامى از قبيل وجوب تهجد و نماز شب‏ و جواز عقد دائم بر بيش از چهار زن و...
2. مختصات پيامبر از جهت منصب ولايت از قبيل اقامه حدود، دستور جهاد، وضع ماليات و ... كه اين امور در شأن امام معصوم نيز هست؛ چراکه ایشان هم داراى منصب ولايت است (النّبىّ أولى بالمؤمنين من أنفسهم).

حال با توجه به اين نكته مرحوم مظفر میفرماید:

افعالى كه معصوم انجام مى‏دهد از سه حال خارج نيست:

1. يقين داريم كه اين عمل از مختصات معصوم است يا از جهت شخصى وى و يا از جهت منصب ولايت در اين موارد قطع حجت است و بحثی در آن نیست.

2. يقين داريم كه اين فعلى را معصوم مرتكب شد از مختصات او نيست، بلكه او هم اگر انجام داد به عنوان اين بود كه فردى از افراد مكلفين است در اين صورت نيز قطع حجت است و بحثی نیست.

3. شك داريم كه آيا فلان عمل خاص را كه معصوم انجام داد(على وجه الوجوب او الاستحباب) آيا از مختصات معصوم است و يا عموميت دارد؟

محل بحث است در همین فرض سوم یعنی در شک در اختصاص یا اشتراک است، که در آن سه قول مطرح گردیده:

1.عمل صادره از معصوم بدون قرینه مختص به معصوم است.

2.عمل صادره از معصوم بدون قرینه مشترک بین همه مسلمین است(مبنای مصنف).

3.نمی‌توانیم هیچ حکمی بدهیم، بلکه توقف نموده و به ادله خارجیه مراجعه می‌کنیم.

مرحوم مظفر میفرماید: ما حكم مى‏كنيم به اينكه اين عمل از مشتركات است به دو جهت:

1. به نظر ما پيامبر هم بشرى مثل ماست؛ زيرا خداوند خطاب به پيامبر فرموده است: قُلْ إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ‏ و همان گونه كه ما مكلفيم او نيز مكلف است و هر وظيفه‏اى براى ما وجود دارد براى او نيز وجود دارد، به استثناى مواردى كه با دليل خاص خارج گرديده و دليل خاص مى‏گويد اين حكم مختص به رسول است. بنابراين، در موارد مشكوك حكم مى‏كنيم به اينكه پيامبر هم مثل ساير مكلفين است و اين تكليف از مختصات او نيست در نتيجه عملى كه رسول به وجه الوجوب انجام داده بر ما حجت است و بايد انجام دهيم.
2. عمومیت ادله حسن تأسّى... که شامل موارد مشكوك هم میشود.

مرحوم مظفر در ادامه میفرمایند: توهم نشود که مستند ما در انتخاب قول به اشتراک احکام، قاعده اعم اغلب[[3]](#footnote-3) است، زیرا از نظر ما این قاعده یک قاعده استحسانی است و دلیل بر حجیت آن وجود ندارد، بلکه ما از باب تمسّك به عامّ در‏ دوران امر بين تخصيص «اقلّ» و يا «اكثر» قائل به اشتراک شدیم[[4]](#footnote-4).

خلاصه نموداری بحث دلالت فعل معصوم(ع).

1. مرحوم صاحب قوانین استدلال بر این آیه را اینطور مطرح فرموده‌اند: تقدير آيه چنين است: من كان يرجوا اللّه و اليوم الآخر فله فيه أسوة حسنة.‏ اگراين اصل صادق باشد بايد عكس نقيض آن‏هم صادق باشد كه: من لم تكن له فيه أسوة حسنة فليس ممن يواجه اللّه و اليوم الآخر. اين جمله مفادش تهديد است و وعده عذاب داده به كسانى كه تأسى بر رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم را ترك كنند و تهديد بر ترك دليل بر وجوب تأسى است با اين بيان ثابت مى‏گردد كه اقتدا به پيامبر در افعال و كارهايش واجب است و معناى وجوب اقتدا و تأسى آن است كه هر كارى رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم انجام داد بر ما انجام آن واجب باشد گرچه نسبت به خود پيامبر صلّى اللّه عليه و آله و سلّم مستحب يا مباح بوده‏ باشد. [↑](#footnote-ref-1)
2. كيفيت استدلال: اطاعت به معناى متابعت است و شامل متابعت در افعال و اقوال مى‏گردد و نيز اتباع اعم است از اتباع در فعل و قول و حيث اينكه امر كرده به اطاعت و اتباع پس اطاعت و اتباع حتى در افعال به نحو مطلق واجب است. اما اجمال جواب اين است كه اولا ظاهر و متبادر از اتباع و اطاعت عبارت است از اتباع و اطاعت در اوامر و نواهى پيامبر؛ يعنى قول نه فعل ثانيا برفرض عموميت مى‏گوييم متابعت هم مثل تأسى است؛ يعنى الاتيان بفعل الغير على الوجه الذى فعله لانه فعله. بنابراين، اگر او كارى را به قصد استحباب انجام داد ما به قصد وجود انجام دهيم كه اين متابعت نيست. [↑](#footnote-ref-2)
3. از قاعده غلبه یا قاعده «الظن یلحق الشیء بالاعم الاغلب» در مواردی همچون «تعارض احوال لفظ» سخن به میان آمده است. قاعده غلبه به این معنا است که در موارد تردید میان دو چیز، همانند تعارض بین احوال [لفظ](http://wikifeqh.ir/%D9%84%D9%81%D8%B8" \o "لفظ) ، آن حالتی که در خارج در زبان اهل [عرف](http://wikifeqh.ir/%D8%B9%D8%B1%D9%81) و یا ادله شیوع و غلبه وجودی داشته و دارای افراد بیشتری است، به طور ظنی به تقدیم آن بر دیگری [حکم](http://wikifeqh.ir/%D8%AD%DA%A9%D9%85) می‌گردد؛ برای مثال، اگر در حمل یک لفظ بر معنای مجازی یا [اشتراک لفظی](http://wikifeqh.ir/%D8%A7%D8%B4%D8%AA%D8%B1%D8%A7%DA%A9_%D9%84%D9%81%D8%B8%DB%8C) تردید باشد، به سبب شیوع و رواج استعمال، حمل لفظ بر مجاز، اولویت و رجحان دارد، زیرا اغلب بودن استعمال مجازی باعث حصول ظن نزد مخاطب به اراده آن از سوی متکلم می‌گردد. حال در مانحن‌فیه هم ممکن است کسی توهم کند که میتوان برای قول هبه اشتراک به قاعده اعم اغلب تمسک نمود به این کیفیت: ما میدانیم هشتاد درصد احكام شرعيه قطعا اشتراكى است و ده درصد از آنها هم قطعا اختصاصى است. اما در ده درصد شک داریم كه آیا اختصاصى است يا اشتراكى و قانون اين است كه «الظن يلحق الشى‏ء بالاعم الاغلب» یعنی این موارد مشکوک ملحق به مورد اعم و اغلب که احکام مشترکه است ملحق میشود. مرحوم مصنف میفرماید: این توهم باطل است، زیرا این قاعده شرعا معتبر نیست، تا بتوان در مقام به آن استناد نمود. [↑](#footnote-ref-3)
4. كيفيّت استدلال: ادلّه اشتراك احکام بين معصوم و غير معصوم و ادلّه حسن تأسّى، عمومیت داشته و همه احكام را شامل مى‏شود و به این ادله اشتراك معصوم (ع) با غير معصوم در همه احكام به اثبات مى‏رسد؛ دليل خاصّ مى‏آيد، احكام مختص به معصوم (ع) را از تحت این عموم خارج مى‏سازد. امّا افعالى كه از معصوم (ع) صادر شده و نمى‏دانيم كه از جمله مشتركات است و يا از مختصّات، مورد شكّ واقع مى‏شود که این شک از باب شكّ در «اقلّ و اكثر» است. در اینجا تمسّك به عامّ مى‏شود و موارد مشكوك داخل در تحت دليل عامّ خواهد شد. بنابراين افعالى كه جهت اختصاص و اشتراك آن‏ها نامعلوم است داخل در تحت دليل عامّ باقی مانده و مشترك بودن آن‏ها بين معصوم (ع) و غير معصوم ثابت خواهد شد. [↑](#footnote-ref-4)